

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

عليه السلام
سيره علي ابي طالب

امام زين العابدين حضرت
علي بن الحسين عليه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام (امام زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیه السلام)

نویسنده:

کاظم ارفع

ناشر چاپی:

فیض کاشانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	سیره عملی اهل بیت علیهم السلام (امام زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیه السلام)
۶	مشخصات کتاب
۶	چگونگی ولادت
۷	القاب امام علیه السلام
۷	امام علیه السلام در صحنه کربلا و بعد آن
۸	امام علیه السلام در کوفه
۸	مجلس ابن زیاد
۹	امام علیه السلام در شام
۹	مجلس یزید
۱۱	بازگشت به مدینه
۱۱	سیره‌ی عملی امام علیه السلام
۱۶	دعا و عبادت امام علیه السلام
۱۹	از آثار امام علیه السلام صحیفه سجادیه
۲۰	رساله حقوق
۲۰	کلمات حکمت آمیز
۲۱	امام علیه السلام و زمامداران عصر او
۲۲	حوادث دار الامارة
۲۳	شهادت امام علیه السلام
۲۴	پاورقی

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام (امام زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: سیره عملی اهل بیت علیهم السلام امام زین العابدین علیه السلام، ارفع، کاظم مشخصات نشر: تهران: فیض کاشانی، ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری: ۳۸۶ص. شابک: : ۹۷۸۹۶۴۴۰۳۰۰۶۲ وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی یادداشت: چاپ پنجم شماره کتاب شناسی ملی: ۱۰۹۸۲۲۴

چگونگی ولادت

بسم الله الرحمن الرحيم «الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما على بن الحسين زين العابدين، سيد الساجدين، زين الصالحين، منار القانتين، الخاشع المتهجد الزاهد العابد البكاء، و لعنة الله على أعدائهم أجمعين» شيخ مفيد رحمه الله فرمايد: «و كان مولد على بن الحسين بالمدينة سنة ثمان و ثلاثين بعد الهجرة فبق مع جده أمير المؤمنين سنتين» [۱]. ولادت علی بن الحسین علیه السلام در مدینه به سال سی و هشتم از هجرت بود و با جد خود امیرالمؤمنین دو سال زندگی کرد. در هنگام تولد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام کام نوه اش زین العابدین علیه السلام را با خرما برداشت و فرمود: «خنکوا اولادکم بالتمر فکذا فعل رسول الله بالحسن و الحسين». [صفحه ۶] کام فرزندان خود را با خرما بردارید همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کام حسن و حسین علیه السلام را با خرما برداشت و البته برداشتن کام طفل با آب فرات و تربت حضرت سید الشهداء نیز سفارش شده است. [۲]. مادر گرامی آن حضرت شهربانو دختر یزدجرد بود. امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: همین که دختر یزدجرد وارد مدینه شد او را نزد عمر بن خطاب آوردند. دختران مدینه به تماشای جمال او آمدند: «و اشرق المسجد بضوء وجهها» مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد. همینکه عمر تصمیم گرفت که روی او را ببیند مانع شد و گفت: «آه بیروج بادا هرمز» به زبان فارسی قدیم یعنی سیاه بادا روز هرمز که تودست به فرزند او دراز می کنی. عمر گفت این کنیززاده مرا ناسزا می گوید، خواست که او را آزار دهد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لیس لک ذلك أعرض عنها» او منظورش به تو نبود او را رهاش کن و آزادش بگذار تا هر کدام از رجال مسلمین را خواست به عنوان همسر خویش انتخاب کند و مهریه او را از بیت المال حساب کن. عمر موافقت کرد و گفت: یکی از اهل مجلس را اختیار کن. «فجاءت حتى وضعت یدها علی رأس الحسین بن علی علیه السلام آن سعادت مند از جا برخاست و دست بر سر مبارک حضرت حسین علیه السلام گذارد. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به زبان فارسی پرسید چه نام داری عرض کرد جهان شاه. امام علی علیه السلام فرمود: بلکه شهربانویه نام داری. «ثم نظر إلى الحسين علیه السلام فقال: یا أبا عبدالله لیلدن لک منها غلام خیر [صفحه ۷] أهل الارض». سپس نظری به حضرت حسین علیه السلام انداخت و فرمود: یا اباعبدالله این باسعادت را نیکو محافظت کن که از تو فرزندی متولد شود که از بهترین مردم اهل زمین (بعد از تو) خواهد بود. [۳]. و در روایت دیگر است که فرمود: «خذها فستلد لک سیدا فی العرب سیدا فی العجم سیدا فی الدنيا و الآخرة». [۴]. شهربانو را همسر خویش قرار بده که برای تو فرزندی آورد که آقای عرب و عجم و آقای دنیا و آخرت است. و همو درباره علی بن الحسین علیه السلام فرمود: او ابن الخیرتین است، زیرا که برگزیدهی خدا از عرب هاشم است و از عجم فارس و مادر علی بن الحسین دختر کسری است [۵]. «الفضل ما شهدت به أعداء» عجیب است که دشمن دربارهی امام همام زین العابدین علیه السلام می گوید: «ما ولد فیکم بعد وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افضل من علی بن الحسین علیه السلام [۶]. این قسمتی از نامه منصور دوانیقی به محمد بن عبدالله نفس زکیه است که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاضلتر از علی بن الحسین در شما بنی هاشم زاییده نشده است! [صفحه ۸]

لقاب امام علیه السلام

القابی که مخصوص آن حضرت بود عبارت است از: زین العابدین، سید العابدین، زین الصالحین، وارث علم النبیین، وصی الوصیین، منار القانتین، الخاصع، المتهدج، الزاهد، العابد، البكاء و السجاد. «قال ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام ان ابی علی بن الحسین ما ذکر الله عزوجل نعمه علیه الا سجد و لا قرأ آیه من کتاب الله عزوجل فیها سجود الا سجد و لا دفع الله عزوجل عنه سوء یخشاہ او کید کائد الا سجد و لا فرغ من صلاۃ مفروضه الا سجد و لا وفق لاصلاح بین اثین الا سجد و کان اثر السجود فی جمیع مواضع سجوده فسمی السجاد لذلك». امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: پدرم امام علی بن الحسین علیه السلام هر گاه یاد نعمتی از نعمات پروردگار می افتاد سجده می کرد، هر آیه از قرآن تلاوت می کرد و در آن اشاره به سجده بود سجده می نمود، هر وقت بلایی از او دفع می شد و یا نیرنگ دشمنانش بی اثر می گشت سجده می کرد، در پایان هر نماز واجب سجده می کرد، هر گاه بین دو نفر را صلح می داد سجده می نمود و اثر سجده در جمیع مواضع سجده‌ی او مشاهده می شد. به همین جهت نام او را سجاد گفتند. [۷].

امام علیه السلام در صحنه کربلا و بعد آن

از آن زمان که حضرت سید الشهداء علیه السلام نهضت را آغاز کرد و از وطن خویش مدینه خارج شد تا هنگام شهادت فرزند دلبنش [صفحه ۹] زین العابدین علیه السلام ملازم او بود و بعد هم رنج اسیری و سفرهای تلخ و سخت را تا بازگشت به مدینه بردوش کشید. امام سجاد علیه السلام می فرماید: شبی که بامداد آن پدرم به شهادت رسید من بیمار بودم و عمه ام زینب پرستار من بود پدرم در حالی که ایاتی را زمزمه می کرد نزد من آمد و من مقصود آن حضرت را از خواندن این ابیات دریافتم و گریه گلویم را گرفت و دانستم مصیبت فرود آمده است، لیکن عمه ام زینب چون بیت‌ها را شنید طاقت نیاورد و بانگ برداشت [۸]. حمید بن مسلم می گوید من در روز عاشورا نزد علی بن الحسین علیه السلام رفتم او بیمار و بر بستر افتاده بود. در این هنگام شمر با گروه خود نزدیک شده گفتند این جوان را بکشیم؟ من گفتم سبحان الله آیا شما کودکان را هم می کشید این کودک است سپس هر کس به او نزدیک شد همین را گفتم تا عمر سعد رسید و گفت کسی به خیمه زنان نرود و این کودک بیمار را هم آزار نرساند. [۹]. (ناگفته نماند که خداوند تبارک و تعالی به خاطر حفظ جان حجت خود علی بن الحسین علیه السلام چند روزی عارضه‌ی تب و بیماری را به سراغ آن حضرت آورد و تعبیر امام بیمار تعبیر غلطی است). ابن قولویه قمی از قول امام سجاد علیه السلام نقل می کند که فرمود: ما را با این حال از کنار کشتگان و محل شهادت پدرم به سوی کوفه حرکت دادند. پس نظر کردم به سوی پدر و سایر اهل بیت او که در خاک و خون آغشته گشته و بدنهای طاهرشان بر روی زمین افتاده بود و هیچ اقدامی جهت دفن آنها نشده بود. آنقدر حالم سخت شد که نزدیک بود که جان از بدنم درآید. عمه ام زینب علیه السلام همینکه مرا به این حال دید پرسید که این چه حالی است که در تو مشاهده می کنم این یادگار پدر و مادر و برادران! من [صفحه ۱۰] می بینم که می خواهی جان تسلیم کنی، گفتم ای عمه چگونه ناله و اضطراب نداشته باشم و حال آنکه می بینم سید و آقای خود و برادران و عموها و عمو زادگان و اهل و فامیل خود را که آغشته به خون در این بیابان افتاده و ابدان آنها عریان و بی کفن است و هیچکس بردفن ایشان نمی پردازد. آنگاه عمه ام حدیث ام ایمن را برایم خواند که: «و ینصبون لهذا الطف علما لقبیر ابیک سید الشهداء لا یدرس اثره و لا یعفو رسمه علی کرور اللیالی و الایام». [۱۰]. و در سرزمین کربلا بر قبر پدرت سید الشهداء علامتی نصب کنند که اثر آن هرگز برطرف نشود و به مرور ایام و لیالی محو و نابود نگردد. به عبارت دیگر مردم از اطراف عالم به زیارت قبر مطهرش بیایند و او را زیارت نمایند هر چه که سلاطین و ستمگران در محو آثار آن سعی و کوشش نمایند. عزت و شوکتش بیشتر خواهد شد.

امام علیه السلام در کوفه

هنگام بردن اسیران از کربلا به کوفه بر گردن امام زین العابدین علیه السلام غل و جامعه نهادند (جامعه طوق مانندی است که دستها و گردن را با آن به هم می بندند) و چون بیمار بود و نمی توانست خود را بر پشت شتر نگاه دارد هر دو پای او را بر شکم شتر بستند. [۱۱]. دعبل خزاعی شاعر بزرگ در ادبیات خود اشاره ای به غل و جامعه بر بدن مطهر حضرت سجاد علیه السلام دارد. یا جد ذانجل الحسین معلل و معلل فی قیده و مصنفد [صفحه ۱۱] یرنوا لوالده و یرنوا حاله و بنو امیه فی العمی لم یتهدوا از قول حضرت زینب علیهما السلام نقل می کند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب قرار داده. ای جد بزرگوار این فرزند حسین است که بیمار و در غل و زنجیر دست برگردن بسته به گوشه چشم به پدر و به حال خود می نگردد در حالی که فرزندان امیه در کوری گمراهی هستند. سید بن طاوس می نویسد که: چون اسیران به کوفه وارد شدند زینب علیهما السلام و بعد فاطمه صغری و سپس ام کلثوم خطبه ای در سرزنش مردم شهر ایراد کردند، چنانکه حاضران گریه و ناله سر دادند و زنها موهای خود را پریشان کردند آنگاه علی بن الحسین علیه السلام به مردم اشاره کرد که خاموش شوند و چون خاموش شدند چنین فرمود: مردم! آنکه مرا می شناسد، می شناسد آنکه نمی شناسد خود را به او می شناسانم، من علی فرزند حسن فرزند علی بن ابی طالبم. من پسر آنم که حرمتش را در هم شکستند و نعمت و مال او را به غارت بردند... کسان او را اسیر کردند. من پسر آنم که در کنار نهر فرات سر بریدند در حالی که نه به کسی ستم کرده و نه با کسی مکاری بکار برده بود، من پسر آنم که او را از قفا سر بریدند و این مرا فخری بزرگ است. ای مردم! آیا شما به پدرم نامه نوشتید؟ با او بیعت نکردید؟ پیمان نیستید؟ فریض ندادید؟ و به پیکار با او برخاستید؟ چه زشت کاری! و چه بد اندیشه و کرداری. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شما بگوید: فرزندان مرا کشتید و حرمت مرا درهم شکستید شما از امت من نیستید به چه رویی به او خواهید نگریست؟! ناگهان از هر سو بانگ برخاست. مردم یکدیگر را می گفتند تباہ [صفحه ۱۲] شدید و نمی دانید. امام علیه السلام فرمود: خدا بیامرزد کسی را که پند مرا بپذیرد و به خاطر خدا و رسول آنچه می گویم در گوش گیرد. سیرت ما باید چون سیرت رسول خدا باشد که نیکوترین سیرت است. همه گفتند: پسر پیامبر ما شنوا، فرمانبردار، و به تو وفا داریم از تو نمی بریم و با هر که گویی پیکار می کنیم و با آنکه خواهی در آشتی بسر می بریم، یزید را رها می کنیم و از ستمکاران بر تو بیزاریم! امام سجاد علیه السلام فرمود: هیهات: ای فریبکاران دغل باز. ای اسیران شهوت و آرز، می خواهید با من همان کاری کنید که با پدرانم کردید؟ نه به خدا. هنوز زخمی که زده اید خون فشان است و سینه از داغ مرگ پدر و برادرانم سوزان. تلخی این غمها گلوگیر و اندوه من تسکین ناپذیر است. از شما می خواهم نه با ما باشید و نه بر ما. [۱۲].

مجلسی ابن زیاد

پسر زیاد مجلسی بزمی تشکیل داد و اهل بیت را در آن محفل حاضر نمود، نگاهی به امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام کرد و گفت: کی هستی؟ فرمود: علی بن الحسین! گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ امام علیه السلام ساکت ماند. آن ملعون گفت: چرا پاسخ نمی دهی؟ امام علیه السلام فرمود: برادری داشتم که او را علی می گفتند شما او را کشتید و روز رستاخیز از شما باز خواست خواهد شد. گفت نه خدا او را کشت! امام علیه السلام در پاسخ این آیات را قرائت نمود: «الله یتوفی الانفس حین موتها، و ما کان لئنفس الا ان تموت باذن الله کتابا مؤجلا». [۱۳]. خدا جانها را به هنگام مرگشان می میراند، هیچ کس جز با [صفحه ۱۳] اجازت خدا نمی میرد. پسر زیاد گفت: تو هم از آنان هستی، بنگرید که بالغ شده است؟ مروان بن معاذ احمری گفت: آری او را بکش. امام علیه السلام در این وقت پرسید پس این زنان را چه کسی سرپرستی می کند. حضرت زینب علیهما السلام خود را بدو

آویخت و گفت: پسر زیاد خونی که از ما ریختی برای تو بس است. از خون ما سیر نشدی؟ و به گردن علی آویخت و گفت: پسر زیاد تو را به خدا سوگند می دهم اگر او را می کشی مرا نیز با او بکش. امام علیه السلام فرمود: عمه خاموش باش تا من با او سخن بگویم سپس فرمود: پسر زیاد مرا از کشتن می ترسانی نمی دانی که کشته شدن شعار ما و شهادت کرامت ماست؟ پسر زیاد گفت: او را بگذارید همراه زنان خود باشد. [۱۴].

امام علیه السلام در شام

ابن زیاد زنان و کودکان را به شام فرستاد حضرت سجاد علیه السلام در حالتی که دست مبارکش در گردن شریفش به غل و جامعه بسته بود به شام رسید امام علیه السلام این اشعار را در وضع و حال اسارتش انشاء فرمود: اقاد ذلیلا فی دمشق کأنی من الزنج عبد غاب عنه نصیره و جدی رسول الله فی کل مشهد و شیخی امیر المؤمنین وزیره فیالیت أمی لم تلد و لم اکن یرانی یزید فی البلاد اسیره مرا می بردند همانند یک غلام زنگی در حالی که مولایش از [صفحه ۱۴] او دور باشد تا یاریش کند و حال آنکه جد من رسول الله و بزرگم امیر المؤمنین علی علیه السلام بود. ای کاش مادر مرا نژانیده بود تا یزید «لعنة الله علیه» مرا در شهرها اسیر ببیند. سهل بن سعد می گوید: من شاهد و ناظر ورود اسرا و سرهای شهدا به شام بودم. امام سجاد علیه السلام را مقدم بر همه حرکت می دادند. خود را به آن بزرگوار رساندم و معرفی نمودم که من از موالی و دوستان شما هستم، ای کاش با شما می بودم و اول کسی که در کنار شما به شهادت می رسید من بودم آنگاه عرض کردم ای مولای من اگر حاجتی باشد بفرمائید انجام دهم. امام علیه السلام فرمود: آری «هل معک شیء من الدراهم» آیا ترا از دراهم چیزی موجود است عرض کردم هزار دینار و هزار درهم با من است. «فقال: خذ شیئا من ذلك و ارفعه الی الذی یحمل رأس أبی و قل له أن یتبعد عن النساء لیشتغل الناس بالنظر الیه عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم». امام علیه السلام فرمود: از این درهم و دینار چیزی برگیر و به این کسی که حامل رأس مبارک پدرم هست بده و با او بگوی این سر را از زنها دور بگرداند تا مردمان به نظاره آن سر مبارک به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه نکنند. سهل می گوید: من این کار را انجام دادم دوباره به محضر حضرت آمدم. «فقال جزاک الله خیرا و حشرک الله معنا یوم القیامة فی زمرتنا». امام علیه السلام فرمود: خداوند به تو جزای خیر دهد و ترا با ما و در [صفحه ۱۵] زمره‌ی ما در روز قیامت محشور فرماید. [۱۵]. در هنگام عبور از شهر مردی در برابر امام سجاد علیه السلام ایستاد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شر تان آسوده کرد و امیر المؤمنین (یزید) را بر شما پیروز گردانید. امام سجاد علیه السلام خاموش ماند تا مرد شامی آنچه در دل داشت بیرون ریخت. سپس از او پرسید قرآن خوانده ای؟ گفت: آری. امام فرمود: این آیه را خوانده ای؟ «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» [۱۶] گفت: آری. فرمود: و این آیه را «و آت ذالقربی حقه» [۱۷] گفت: آری. فرمود: و این آیه را «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت لیطهرکم تطهیرا» [۱۸] گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: ای پیرمرد این آیه ها در حق ما نازل شده مائیم ذوی القربی، مائیم اهل بیت پاکیزه‌ی از آلائش. پیرمرد دانست آنچه درباره‌ی این اسیران شنیده درست نیست، آنان خارجی نیستند فرزندان پیغمبرند و از آنچه که گفته بود پشیمان شده و گفت: خدایا من از بغضی که از اینان در دل داشتم به درگاہت توبه می کنم. من از دشمنان محمد و آل محمد بیزارم. [۱۹].

مجلسی یزید

اهل بیت علیهم السلام را به کاخ یزید وارد کردند امام سجاد علیه السلام همچنان در غل و زنجیر بود همینکه سر مقدس حضرت سید الشهداء را پیش یزید ملعون گذاردند. شعر حصین بن حمام را خواند: یفتلقن هاما من رجال أعره علینا و هم کانوا أعتق و اظلما شمشیرها سرهای مردانی را می شکافند که نزد ما گرامی [صفحه ۱۶] هستند و آنان در دشمنی و کینه توزی پیش دستی کردند.

امام علیه السلام فرمود: چرا شعر می خوانی قرآن برای تو از شعر سزاوارتر است. «ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی أنفسکم الا فی کتاب من قبل أن نبرأها ان ذلک علی الله یسیر، لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور» . [۲۰]. هیچ مصیبتی در زمین و یا بر شما نرسید مگر آنکه در کتابی است پیش از اینکه زمین و شما را بیافرینیم. همانا این بر خدا آسان است. تا مگر بر آنچه از دست داده‌اید دریغ نخورید و به آنچه شما را داده شاد نباشید و خدا دوست نمی دارد هیچ لاف زن خودخواهی را. یزید در خشم شد و با ریش خود به بازی پرداخت. سپس گفت جز این آیه از کتاب خدا، سزاوار تو و پدرت نیست. خدا گفته است. «و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر» . [۲۱]. هر مصیبتی که به شما برسد به دست خود برای خود کسب کرده‌اید و خدا از بسیاری در می گذرد. امام علیه السلام فرمود: «الله یتوفی الانفس حین موتها» . [۲۲]. خداست که هنگام مرگ جان انسانها را می گیرد. یزید دیگر جواب نداد و روی به جمعیت حاضر در مجلس کرد و گفت من با اینان چه کنم؟ یکی از چابلوسان مجلس گفت فرزندان کسانی را که کشتی نباید باقی [صفحه ۱۷] بگذاری. [۲۳]. یک روز یزید خطیب دمشق را طلب کرد و به او گفت منبر برود و حسین و پدرش علی علیهما السلام را ناسزا بگوید. خطیب به خواست یزید عمل کرد. امام سجاد علیه السلام از پای منبر بانگ برآورد و ای برتو، خواست و رضای آفریده را به خشم آفریدگار مقدم می داری و برای خود جایی در دوزخ آماده کردی. آنگاه به یزید رو کرد و فرمود: بگذار بالای این چوبها (منبر) بروم و سخنی بگویم که خدا را خشنود سازد و حاضران را اجر و ثواب باشد. یزید ابتدا نپذیرفت، مردم اصرار کردند بپذیرد، یزید گفت: اگر او به منبر برود جز با رسوائی من و خاندان ابوسفیان فرود نخواهد آمد. گفتند: مگر او چه می تواند بگوید. گفت: او از خاندانی است که دانش را از کوکی با شیر بدنشان خورانده‌اند. مردم بیشتر اصرار کردند، یزید موافقت کرد و امام بر منبر قرار گرفت. خدای را ستود و بر پیامبر درود فرستاد و فرمود: سپاس خدای را که بی‌ابتداست و ذات جاویدش تمامی ندارد اولی است بی اول و آخری است بی آخر پس از نابودی همه مخلوقات او باقی و بر جاست. ای مردم... خدا به ما دانش، بردباری، سخاوت، فصاحت، دلیری و دوستی در دلهای مؤمنان عطا فرمود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از ماست، صدیق این امت امیرالمؤمنین علی از ماست، جعفر طیار از ماست، حمزه سید الشهداء از ماست، امام حسن و امام حسین دو نواده پیامبر از ما هستند... من فرزند مکه و منی، زمزم و صفا هستم. من فرزند آن بزرگواری هستم که حجرالاسود را با اطراف عبا برداشت. [صفحه ۱۸] من فرزند بهترین کسی هستم که احرام بست و طواف و سعی نمود و حج بجا آورد. من فرزند کسی هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد. من فرزند کسی هستم که خداوند بزرگ به او وحی کرد. من فرزند حسینم که در کربلا کشته شد. من فرزند محمد مصطفی هستم. من فرزند فاطمه زهرایم. من فرزند خدیجه کبرایم. من فرزند کسی هستم که در خون خویش غوطه‌ور شد. در این هنگام مردم هیجان زده امام را می نگرستند و امام با هر جمله عظمت خاندان خویش و ژرفای شهادت حسینی را بیشتر بر مردم نمایان می ساخت. کم کم چشمها در اشک نشست و گریه‌ها به آرامی گلوگیر شد و ناگهان صدای گریه بیتابانه از هر گوشه برخاست یزید بیمناک شد و برای ساکت کردن و جلوگیری از ادامه سخن امام علیه السلام به مؤذن گفت اذان بگوید. فریاد مؤذن برخاست... الله اکبر... امام همچنان بر منبر بود و فرمود، «الله اکبر و اعلی و اجل و اکرم مما اخاف و احذر» آری خدا بزرگتر و برتر و جلیل‌تر و گرمی‌تر از هر چیزی است که از آن می ترسم. مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله. امام علیه السلام فرمود: آری گواهی می دهم با هر گواهی دهنده که هیچ معبودی و پروردگاری جز او نیست. مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله سرها همه زیر بود، مردم اذان و پاسخ امام علیه السلام را گوش می کردند، با نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم چشمها به سوی امام خیره شد، اشکها سرازیر که ناگهان امام علیه السلام عمامه از سر برداشت و فریاد زد: ای مؤذن به محمد سوگند اندکی درنگ کن، مؤذن ساکت ماند و مردمان ساکت‌تر و یزید سخت درمانده بود و رنگش دگرگون که اذان نیز نتوانسته امام را ساکت سازد. [صفحه ۱۹] امام علیه السلام به یزید رو کرد و فرمود: ای یزید! این رسول عزیز و گرمی‌جد من است یا جد تو؟ اگر بگوئی جدت دوست همه می دانند دروغ می گویی، و اگر می

گویی جد من است چرا پدرم را کشتی و اموالش را به غارت بردی و خاندانش را به اسیری آوردی؟! ای یزید با چنین کارهایی محمد را پیامبر خدا می دانی و رو به قبله می ایستی و نماز می خوانی؟ وای بر تو که جد و پدرم در قیامت با تو در ستیز باشند. یزید به مؤذن دستور داد که اقامه نماز بگو ولی مردم سخت ناراحت شدند و حتی عده‌ای نماز نخواندند و از مسجد بیرون رفتند. [۲۴].

امام صادق علیه‌السلام می فرماید: امام سجاد علیه‌السلام را با همراهان در خانه ای ویران مسکن دادند که یکی از همراهان می گفت ما را در این خانه منزل دادند که سقف بر سر ما خراب شود و ما را بکشد. پاسبانان به زبان رومی گفتند اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می ترسند در حالی که فردا آنها را بیرون می برند و می کشند. امام سجاد علیه‌السلام فرمود: هیچکس از ما جز من زبان رومی را نیکو نمی دانست. آری بر اساس روایات یزید لعنة الله علیه امام علیه‌السلام و اهل بیت را در منزلی جا داده که از سرما و گرما حفظ نمی کرد و آنقدر ماندند تا چهره‌هایشان پوست انداخت و تا در آن شهر بودند بر حسین علیه‌السلام شیون و زاری می کردند. [۲۵].

بازگشت به مدینه

سرانجام یزید ستمگر پس از گذشت چند روز به امام سجاد علیه‌السلام و همراهان اجازه داد که به مدینه‌ی وطن سفر کنند. و در نهایت گستاخی و بی حیائی به امام علیه‌السلام گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه را اگر من بودم و [صفحه ۲۰] پدرت هر چه می خواست می پذیرفتم و تا می توانستم مرگ را از او دور می کردم اما خدا چنین فرمان داده بود و چون به مدینه بازگشتی از آنجا به من نامه بنویس و هر حاجت که داری بخواه و سپس به نعمان بن بشیر فرمان داد که شبانه آنها را ببرید و تو مقداری از آنها دورتر حرکت کن ولی آنها را زیر نظر داشته باش. نعمان با امام علیه‌السلام و اهل بیت همسفر شد و با آنها در منازل فرود می آمد و مهربانی می کرد و پاس احترامشان می داشت تا به مدینه رسیدند. بشیر بن حدلم گفت همینکه کاروان آزادگان نزدیک مدینه رسید امام زین العابدین علیه‌السلام فرود آمد و فرمود بارها را بگذارید و خیمه‌ها را برافراشته کنید و بعد فرمود: بشیر خدای پدرت را رحمت کند شاعر بود آیا تو نیز می توانی شعر بگویی عرض کردم آری ای پسر رسول خدا، من نیز شاعرم. امام علیه‌السلام فرمود: به شهر مدینه رو و مردم را از شهادت ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام با خبر کن. بشیر گفت بر اسب خویش سوار شدم و تازان رفتم تا به مدینه رسیدم و به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آمدم و آواز به گریه بلند کردم و این شعر از انشای خود گفتم: یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادعی مدار الجسم منه بکربلاء مضر ج و الراس منه علی القناه یدار ای مردم مدینه دیگر در این شهر نمائید، زیرا حسین را به شهادت رساندند و چشمانم گریان است. جسم مطهرش بر زمین کربلا ماند و سر نورانش بالای نیزه به شهرها بردند. مردم به بیرون شهر آمدند و به محضر امام سجاد علیه‌السلام شرفیاب شدند. امام علیه‌السلام برای آنها خطبه بلندی ایراد فرمود که فرازی از آن عبارت است از: ای مردم خداوند تبارک و تعالی که برای اوست سپاس، ما را به مصائب عظیم بیازمود و رخنه بزرگ در اسلام پدید آمد ابو عبدالله الحسین کشته [صفحه ۲۱] شد، زنان و فرزندان او اسیر شدند و سر او در شهرها بر نیزه بگردانیدند این مصیبتی است که مانند آن هیچ مصیبت نیست... ای مردم کدام دل از کشتن او نشکافد و کدام قلب برای او ناله سر نهد و کدام گوش است که داستان این رخنه که در اسلام پدید آمد بشنود کر نشود! ای مردم ما آورده شدیم، رانده و دور از خانمان از وطن جدا مانده مانند بردگان ترک و کابل نه گناهی کرده بودیم و نه ناپسندی مرتکب شده. به خدا قسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جای آن سفارشها اگر به کشتن ما امر می فرمود بیش از این که با ما کردند نمی کردند انا لله و انا الیه راجعون. [۲۶].

سیره‌ی عملی امام علیه‌السلام

یکی از غلامان امام سجاد علیه السلام باغستانی را برای آن حضرت ساختمان می کرد. روزی امام علیه السلام برای خبرگیری تشریف آورد، مشاهده کرد آنطور که به او دستور داده بود انجام نداده وضع ساختمان را خراب کرده و از پیش خود کارهای بیهوده ای نموده است از دیدن آن کار افسرده و عصبانی شدند با تازیانه ای که در دست ایشان بود یکی به او زدند، بعد از این پیشامد آن جناب پشیمان شد، هنگامی که به منزل مراجعت کرد یک نفر از پی غلام فرستاد غلام که وارد شد، دید حضرت همان تازیانه را پیش روی خود گذارده، ترسید از اینکه خیال کیفر او را داشته باشد. امام زین العابدین علیه السلام او را پیش خواند و فرمود: این تازیانه را بگیر و همانطور که من به تو زدم بر من بزن. غلام گفت مولای من به خدا سوگند خیال کردم شما اراده تنبیه و کیفر مرا دارید چگونه شما را می توان قصاص [صفحه ۲۲] کنم؟! حضرت فرمود: باید تلافی آن تازیانه را بکنی! غلام عرض کرد از من چنین عملی سر نخواهد زد و مرا جرأت این کار نیست و هم بر شما چیزی نیست زیرا ستمی روا نداشتید تا قصاص کنم. زین العابدین علیه السلام اصرار ورزید و چندین مرتبه تکرار فرمود. غلام مرتب پوزش می طلبید و از بزرگی چنین کاری خود را بر حذر می داشت. امام علیه السلام همینکه دید غلام به هیچ وجه نمی پذیرد فرمود اکنون که نمی پذیری آن باغ را به تو بخشیدم و باغستان را در اختیار او وا گذاشت [۲۷]. امام صادق علیه السلام فرمود: امام زین العابدین علیه السلام مسافرت نمی کرد مگر با دوستانی که او را نمی شناختند با آنها شرط می کرد در کارهایی که پیش می آید اجازه دهند ایشان خدمت کند و انجام دهد. زمانی با عده ای به سفر رفت در بین راه مردی آن جناب را شناخت به رفیقان گفت می شناسید این آقا کیست، جواب دادند نه گفت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است، آنها حرکت کرده دست و پای حضرت را می بوسیدند، عرض کردند یابن رسول الله آیا با این عمل خیال داشتی برای همیشه ما را به آتش جهنم بسوزانی! چنانچه خدای ناخواسته جسارتی از ناحیه دست و زبان ما نسبت به شما واقع می شد چه می کردیم، ای پسر رسول خدا چه باعث شد که شما اینچنین کردید؟ امام علیه السلام فرمود: من چندی پیش با عده ای که مرا می شناختند مسافرت کردم خدماتی به من می کردند به واسطه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که سزاوار آن نبودم، ترسیدم شما هم مثل آنها رفتار کنید! [۲۸]. یکی از بستگان حضرت زین العابدین علیه السلام خدمت آن جناب آمده ایشان را ناسزا گفت: حضرت در جواب او چیزی نفرمود، بعد از رفتنش به [صفحه ۲۳] اصحاب روی نموده فرمود شنیدید چه گفت اینک ما یلم با من بیاید تا پیش او برویم جواب مرا نیز بشنوید اصحاب عرض کردند حاضریم ما میل داشتیم همانجا جوابش را بدهی، زین العابدین علیه السلام نعلین خود را برداشت و حرکت کرد و در بین راه این آیه را می خواند. «و الكاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین» [۲۹]. و فرو برندگان خشم و در گذرندگان از مردم، خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. همراهان که نخست گمان دیگری داشتند دریافتند امام برای تلافی نمی رود. به خانه ای آن مرد رسیدند و امام او را صدا زد و فرمود به او بگویند «علی بن الحسین» آمده است. او به گمان آنکه امام علیه السلام برای تلافی آمده خود را آماده ی ستیز ساخت و بیرون آمد. امام علیه السلام فرمود: برادرم! تو چند دقیقه پیش نزد من آمدی و حرفهایی زدی، اگر آنچه گفتمی در من هست از خدا می خواهم مرا بیامرزد... و اگر آنها در من نیست از خدا می خواهم ترا بیامرزد. نرمش عظیم امام مرد را شرمنده ساخت، پیش آمد و پیشانی امام را بوسید و گفت: آنچه گفتم در شما نبود و اعتراف می کنم که خود به آنچه گفتم سزاوارترم. [۳۰]. حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: در شهر مدینه مرد دلچک و مسخره ای بود که مردم را با کارهای خویش می خندانید ولی خودش می گفت تاکنون نتوانسته ام علی بن الحسین علیه السلام را بخندانم. روزی به هنگام عبور امام علیه السلام عبای آن حضرت را از دوش او برداشت و رفت! امام علیه السلام به کردار زشت او توجهی نفرمود، همراهان امام علیه السلام عبا را گرفته آوردند امام علیه السلام پرسیدند: او که بود؟ گفتند دلچکی است که مردم را می خندانند. [صفحه ۲۴] امام علیه السلام فرمود به او بگویند: «ان الله یومئذ یخسر فیه المبطلون» خدای را روزی است که در آن روز یاهو سرایان و بیهوده کاران به زیانکاری خود پی می برند. [۳۱]. ابو حمزه ثمالی گفت: صبحگاه جمعه ای با حضرت زین العابدین علیه السلام نماز خواندم آن بزرگوار پس از تمام کردن ذکر و تسبیح به قصد منزل

حرکت نمود من هم در خدمتشان بودم. وقتی به منزل رسید، کنیزی داشت به نام سکینه، او را خواسته و فرمود: مبادا مستمند و فقیری را که به در خانه ما آمد مأیوس برگردانید حتما هر که آمد غذایش بدهید زیرا امروز جمعه است. عرض کردم آقا همه‌ی کسانی که سوال می کنند مستحق نیستند، فرمود: ثابت «اسم دیگر ابوحمزه ثمالی است» می ترسم بعضی مستحق باشند و از در خانه ما محروم شوند آنگاه بر ما خانواده نازل شود آنچه بر خانواده‌ی یعقوب وارد شد بنابراین سؤال کنندگان را غذا بدهید. حضرت یعقوب هر روز گوسفندی می کشت مقداری خودشان مصرف می کردند و قدری صدقه می دادند. مرد مؤمن و مستمندی در حال روزه با مقام و منزلتی که نزد پروردگار داشت در آن ناحیه غریب و تنها بود از در خانه آنها گذر کرد. افطار شب جمعه بود گفت سائلی غریب و گرسنه‌ام از زیادی غذای خود به من بدهید در خواست خود را بر در خانه یعقوب تکرار کرد آنها می شنیدند ولی از وضع او خبر نداشتند و گفته‌اش را تصدیق نمودند. شب فرا رسید فقیر مأیوس گردید. جمله «انا لله و انا الیه راجعون» را بر زبان گذرانیده اشکش جاری شد. آن شب با همان حال خوابید و شکایت [صفحه ۲۵] گرسنگی را به خدا کرد، فردا را نیز روزه گرفت با شکیبایی خدا را ستایش می کرد. اما یعقوب علیه‌السلام و خانواده‌اش سیر خوابیدند از غذایشان هم زیاد ماند. خداوند صبح آن شب به یعقوب وحی کرد بنده‌ی ما را خوار کردی به طوری که باعث خشم من شد سزاوار تأدیب و نزول بلا و گرفتاری شدی که از طرف من نسبت به خود و خانواده‌ات نازل شود. «یا یعقوب ان احب انبیائی الی و اکرمهم علی من رحم مساکین عبادی و قربهم الیه و اطعمهم و کان لهم مأوی و ملجا». ای یعقوب محبوبترین پیغمبران در نزد من آن کسی است که بر مستمندان ترحم کند و آنها را به خود نزدیک نموده غذایشان بدهد پشتیبان و پناه آنها باشد. ای یعقوب، دیشب بنده‌ی مستمند ما (ذمّیال) را ترحم نکردی، هنگام افطار به در خانه‌ات آمد در خواست نمود که غریب و بینوایم. او را غذا نادادی با اشک جاری بازگشت، شکایت گرسنگی خود را به من کرد امروز نیز روزه گرفت دیشب شما همه سیر بودید و غذایتان زیاد آمد. یعقوب می دانی دوستانم را به کیفر و گرفتاری از دشمنانم زودتر مبتلا می کنم این هم به واسطه‌ی حسن نظر من به آنهاست. اما دشمنان را پس از هر خطا فوراً گرفتار نمی کنم تا متوجه‌ی استغفار نشوند آنگاه نعمات را کم کم از آنها می گیرم. اینک به عزتم سوگند تو و فرزندان را گرفتار می کنم و بر شما مصیبتی نازل خواهد کرد و با کیفر خود شما را می آزارم آماده‌ی ابتلاء شوید و به آنچه بر شما نازل می کنم راضی و شکیبیا باشید. ابوحمزه به حضرت زین العابدین علیه‌السلام عرض کرد فدایت شوم یوسف خواب را در کدام شب دید؟ فرمود: همان شبی که یعقوب و خانواده‌اش [صفحه ۲۶] سیر خوابیدند و ذمّیال گرسنه بود. [۳۲]. از امام محمد باقر علیه‌السلام نقل شده هنگامی که پدرش امام سجاد علیه‌السلام را غسل می داد اطرافیان متوجه پینه‌ای که بر روی زانوان و پاهای مبارک آن حضرت بسته شده بود گردیدند در این موقع چشم آنها به شانه حضرت زین العابدین علیه‌السلام افتاد که یک قسمت از شانه آن بزرگوار نیز مانند زانوی پینه بسته، عرض کردند آثاری که در پا و زانوان حضرت دیده می شود معلوم است به واسطه‌ی سجده‌های طولانی پیدا شده اما این قسمت از شانه چرا پینه بسته؟! حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: اگر بعد از حیات ایشان نبود علتش را نمی گفتم. روزی نمی گذشت مگر اینکه به اندازه‌ای که ممکنش بود از یک نفر تا بیشتر بینوایان را سیر می کرد. شب که می شد آنچه از خوراک خانواده‌اش زیاد می آمد در انبانی جای می داد هنگامی که دیده‌ها به خواب رفته از منزل خارج می شد و به خانه‌ی عده‌ای تنگدست که از ترس آبرو سوال نمی کردند می رفت. محتوی انبان را بین آنها تقسیم می کرد به طوری که متوجه نمی شدند آورنده‌ی طعام کیست هیچیک از افراد خانواده آن جناب نیز بر این کار اطلاع نداشتند، من متوجه شده بودم. منظورش این بود که به پاداش صدقه پنهانی و با دست خود نائل شود. پیوسته می فرمود: «ان صدقه السر تطفی غضب الرب کما یطفی الماء الحطب فإذا تصدق احدکم فاعطی بيمينه فلیخفها عن شماله». [۳۳]. پنهانی صدقه دادن خشم پروردگار را فرو می نشاند چنانکه آب آتش را خاموش می کند هر یک از شما با دست راست صدقه داد طوری بدهد که دست چپش متوجه [صفحه ۲۷] نشود. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: مردی به امام سجاد زین العابدین علیه‌السلام عرض کرد فلانی به شما نسبت ناروایی داد، می

گفت گمراه و بدعت گذار هستید. امام علیه السلام فرمود: تو مراعات حق همنشینی با او نکردی چون گفتار او را به من نقل کردی و حق مرا نیز از بین بردی زیرا سخنی از برادرم گفتی که آن را نمی دانستم هر دو خواهیم مرد و در محشر به یکدیگر خواهیم رسید و خداوند در روز قیامت بین ما حکم می کند ترا چه بود غیبت کردی، از غیبت پرهیز کن زیرا غیبت خورش سگ های جهنم است. در ضمن متوجه باش کسی که زیاد عیوب مردم را به زبان می آورد همین زیاد یادآوری دلیل است بر اینکه عیبهای خودش را در مردم جستجو می نماید. [۳۴]. هشام عبدالملک در ایام حج به مکه آمده بود. به هنگام طواف، انبوه مردمان چنان بسیار بود که هشام به «حجر الاسود» دسترسی نیافت، ناچار به انتظار در کناری نشست تا انبوه مردم طواف کنند. در این هنگام چهارمین امام، زین العابدین علیه السلام به مسجد الحرام آمد و به طواف پرداخت، مردمان با دیدار امام کوچه دادند و آن گرمی به آسودگی به حجرالاسود نزدیک شد و بدان دست یازید و حجر را لمس نمود. هشام از دیدار عظمت امام و احترامی که مردم به او می نهادند سخت ناراحت شد، یک تن از شامیان از هشام پرسید این مرد کیست که مردمان این چنین او را بزرگ می دارند؟ هشام از بیم آنکه مبادا شامیان به آن گرمی مایل شوند و به او روی آورند گفت: او را نمی شناسم. فرزدق که شاعری معروف و آزاده بود حضور داشت، بی درنگ در پاسخ هشام به پای خاست و گفت: من او را می شناسم و قصیده ای [صفحه ۲۸] طولانی در مدح امام علیه السلام سرود. فزازهایی از قصیده این بود. ای سؤال کننده از من جایگاه جود و بزرگواری را پرسیدی. پاسخ روشن آن نزد من است. این کسی است که سرزمین مکه و خانه کعبه و حرم خداوند و سرزمینهای بیرون از حرم او را می شناسند. این فرزند بهترین بندگان خداست. این پرهیزکار و برکنار از آلائش و پاکیزه و سرشناس است. این آن کسی است که پیامبر برگزیده، «احمد» پدر اوست. که خداوند همواره بر او درود فرستد. اگر «رکن» می دانست که چه کسی برای بوسیدن او آمده است بی تاب خود را بر زمین می افکند تا خاک پای او را ببوسد. نام این بزرگوار علی است و پیامبر خدا پدر اوست که به روشنی هدایت او، امت راهنمایی می شوند. این فرزند سرور بانوان فاطمه است و فرزند وصی پیامبر، همان که در شمشیرش برای کفار و مشرکین مرگ نهفته بود. ای هشام! این کار تو که وانمود می کنی او را نمی شناسی و می پرسی این کیست؟ به شخصیت او زیان نمی رساند زیرا عرب و عجم او را که تو انکار می کنی می شناسد. آری اشعار فرزدق چنان شیوا و در مدح امام علیه السلام گویا بود که هشام چون حیوانی زخم دیده برآشفت، پس فرمان داد تا فرزدق را به زندان برند. امام سجاد علیه السلام همینکه از زندانی شدن فرزدق آگاه شد صله ای برای او فرستاد، فرزدق با اخلاص آنها را برگردانید و پیام داد که من این اشعار را به خاطر خدا و پیامبر سرودم. امام علیه السلام خلوص و دوستی او را تصدیق فرمود و دیگر بار پول را برای فرزدق فرستاد و او را سوگند داد که صله را [صفحه ۲۹] بپذیرد و اجر آخرتش نیز محفوظ باشد و فرمود به او بگویند که ما از دودمان نیکی و احسانیم و آنچه عطا کنیم باز پس نگیریم... فرزدق صله را پذیرفت و خاطرش شاد گشت. [۳۵]. ابوحمزه ثمالی می گوید: یک روز به درب خانه حضرت سجاد علیه السلام ایستاده بودم که امام علیه السلام از خانه خارج شد و فرمود: «بسم الله آمنت بالله و توکلت علی الله». و سپس فرمود: ای ابوحمزه هر وقت انسان از خانه بیرون می آید شیطان آماده ی فریب او می شود وقتی می گوید «بسم الله» آن دو فرشته که بر او موکل هستند می گویند گفت «بسم الله» یعنی از شر شیطان محفوظ ماند. وقتی می گوید: «آمنت بالله» گویند هدایت شد و همینکه می گوید «توکل علی الله» گویند از آفات و بلیات نگاه داشته شد. در این موقع است که شیطان دور می شود سپس امام علیه السلام عرضه داشت: «اللهم ان عرضی لک» پروردگارا آبروی خویش را به تو سپردم و روی به من کرده فرمود: «یا ابا حمزه اگر تو از مردم کناره گیری کنی آنها از تودست بر نمی دارند و تو را رها نخواهند کرد. ابوحمزه می گوید عرض کردم پس چه باید کرد؟ فرمود: «أعطهم عرضک لیوم فقرک وفاقک» آبرویت را به آنها بده برای روز نیازمندی و بینوایی. به احتمال زیاد منظور امام علیه السلام این است که در مقام مکافات و انتقام مباش و بگذار پاسخ عیب جوئی و لغزش آنها را برای روز قیامت که روز فقر و فاقه می باشد. [۳۶]. یکی از دوستان امام سجاد علیه السلام به نام زهری می گوید: یک شب سرد و بارانی امام علیه السلام را دیدم که مقداری آرد

و هیزم بر پشت مبارک حمل کرده و [صفحه ۳۰] روان بود نگران حضرت شدم و عرض کردم یابن رسول الله کجا می روید؟ فرمود آهنگ سفر دارم و زاد و توشه برای آن مهیا کرده و به فلان مکان حمل می نمایم. عرض کردم اینک غلام من حاضر است او به جای شما این بار را بر دوش می کشد. امام علیه السلام قبول نفرمود. عرض کردم اجازه بدهید من برای شما بیاورم. امام علیه السلام فرمود: من نفس خود را باز نمی دارم از چیزی که در این سفر باعث نجات و رستگاری می شود. از تو به حق خداوند تبارک و تعالی خواستارم که دنبال کار خودت برو و مرا به حال خود بگذار. زهری می گوید: از محضرش جدا شدم پس از چند روز آن حضرت را زیارت کردم و گفتم ای فرزند رسول خدا چگونه سفری بود که هیچ آثاری ندارد. امام علیه السلام فرمود: مراد من از آن سفر «مرگ» است و استعداد و آمادگی برای آن به دوری از حرام و انجام کارهای خیر و اعمال صالحه است. [۳۷]. حضرت سجاد علیه السلام می فرمود: «انی لأستحیی من الله ان أسأل للأمن إخوانی الجنة و أبخل علیه بالدنیا فاذا کان یوم القیامة قیل لی: لو کانت الجنة بیدک لکننت بها أبخل». [۳۸]. من از خداوند تبارک و تعالی حیا می کنم که برای برادران ایمانی خود طلب بهشت را بکنم اما در کمک کردن به آنها در امور دنیا و مادی بخل ورزم. و در روز قیامت به من بگویند که اگر بهشت در اختیار تو بود بخل بیشتری به خرج می دادی! کمیت شاعر، مدح مولا علی بن الحسین علیه السلام را کرد و بعد گفت من مدح شما را می کنم به این امید که وسیله ای شوید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا در [صفحه ۳۱] روز قیامت از من شفاعت فرماید. آنگاه قصیده‌ای سرود. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ما عاجزیم که ثواب این عمل ترا بدهیم ولی خداوند عاجز نیست که مکافات و پاداش عمل ترا بدهد و بعد آن حضرت چهار صد هزار درهم به او صله داد و فرمود: بگیر اینها را ای ابا المستهل. کمیت گفت هر چه شما مرحمت فرمایید برای من عزت و شرف است اما اگر می خواهید لطف بیشتری در حق من کنید یکی از لباسهای تن خود را که به خاطر چسبیدن به بدن مطهر شما تبرک شده به من عطا فرمائید. امام علیه السلام فوراً از جا برخاست و لباس تنش را به او عطا فرمود و بعد در پیشگاه پروردگار دعا کرد که: بار پروردگارا این کمیت جان خود و زن و فرزندش را به خاطر آل رسول تو و ذریه‌ی پیامبرت به خطر انداخته و حقایقی را که دیگران کتمان می کنند ابراز می دارد. خداوندا او را سعادت مند و جزای خیر در دنیا و آخرت عنایت فرما که ما عاجزیم از پاداش دادن به او. کمیت می گوید: همیشه از برکت دعای آن حضرت حظ می بردم. [۳۹]. امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: شخصی مردی را به محضر امام زین العابدین علیه السلام آورد و ادعا کرد که آن مرد پدرش را کشته. قاتل هم در خدمت آن حضرت اعتراف کرد. امام علیه السلام حکم به قصاص فرمود ولی از آن شخص درخواست بخشش نمود تا به ثواب بزرگی نائل گردد. معلوم بود مدعی به گذشت راضی نیست. زین العابدین علیه السلام فرمود: اگر به خاطر می آوری که این مرد بر تو حقی دارد به واسطه آن حق از او بگذر. عرض کرد بر من حقی دارد ولی به آن اندازه نمی رسد که از خون پدرم به سبب حقی که دارد بگذرم، سؤال [صفحه ۳۲] فرمود: پس چه می کنی؟ جواب داد قصاص می نمایم ولی اگر مایل باشد به دیه و خونبها با او مصالحه خواهم کرد و او را می بخشم. امام علیه السلام پرسید حقش چیست؟ عرض کرد یابن رسول الله این مرد به من توحید و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امامت ائمه را آموخته است. امام زین العابدین با تعجب فرمود این حق برابری با خون پدرت نمی کند؟ به خدا سوگند این عمل با خون تمام مردم روی زمین از پیشینیان و آیندگان غیر از انبیاء و ائمه علیه السلام برابری دارد. چون در دنیا چیزی نیست که در مقابل خون انبیاء و ائمه به آن قناعت نمود. آنگاه رو به قاتل نموده فرمود: ثواب آموختن را به من می دهی تا خونبهای این قتل را بدهم و تو از کشته شدن نجات بیابی؟ عرض کرد یابن رسول الله من به این ثواب احتیاج دارم و شما بی نیازید. زیرا گناهانم بزرگ است در ضمن گناهی که نسبت به مقتول انجام داده‌ام مربوط به من و خون آن کشته شده است نه اینکه گناه بین من و پدرش باشد. حضرت فرمود: پس کشته شدن در نظر تو بهتر است از اینکه ثواب آن تعلیم را واگذار کنی؟ عرض کرد آری زین العابدین علیه السلام به صاحب خون فرمود اینک تو خود مقایسه کن بین گناهی که این مرد نسبت به تو انجام داده و هم تعلیم و لطفی که درباره‌ات نموده است. پدرت را کشته از بقیه زندگی او را محروم

نمود. و ترا نیز از مزایای داشتن پدر بی بهره کرده اما اگر صبر کنی و تسلیم شوی پدرت در بهشت با تو رفیق خواهد بود و از طرفی این مرد به تو ایمان را آموخته که به واسطه آن داخل بهشت جاویدان می شوی و از عذاب ابد نجات یافته‌ای، احسان و لطف او بر تو چندین برابر جنایتی است که نسبت به پدرت انجام داده. اکنون یا از او بگذر در قبال احسانی که به تو کرده تا برای هر دوی شما حدیثی از فضائل پیغمبر بگویم که شنیدن آن حدیث برایت بهتر [صفحه ۳۳] است از دنیا و آنچه که در اوست و اگر راضی نیستی دیه را بدهم تا با او صلح کنی. در این صورت حدیث را به او تنها خواهم گفت. آنچه از دستت می رود به واسطه نشنیدن این حدیث از دنیا و آنچه در اوست ارزشش بیشتر است البته اگر توجه داشته باشی (البته علامه مجلسی رضوان الله علیه حدیث را نقل نفرموده). عرض کرد ای پسر رسول خدا بدون دیه و درخواست چیزی از او گذشتم فقط به واسطه رضای خدا و وساطت شما. [۴۰]. محمد بن عجلان می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: امام علی بن الحسین علیه السلام در ماه مبارک رمضان هر خطا و لغزشی از غلامان و کنیزان سر می زد یادداشت می فرمود و در مقام تأدیب آنها بر نمی آید تا آخرین شب ماه رمضان. آنگاه همه را در اطراف خود جمع می کرد و از هر کدام آنها اقرار می گرفت که آیا شما در فلان روز چنین لغزشی را نداشتید. آنها هم اعتراف به گناه می کردند سپس وسط آنها می ایستاد و می فرمود: «ارفعوا أصواتکم و قولوا: یا علی بن الحسین ان ربک قد أحصى عليك کما عملت علينا کما عملنا و لدية کتاب ينطق عليك بالحق لا یغادر صغیره و لا کبیره مما أتیت الا أحصاها». صدای خود را بلند کنید و بگویید: ای علی بن الحسین، پروردگار تو آنچه را که انجام داده‌ای در پرونده‌ات نوشته است همانطور که هر چه را ما عمل کرده‌ایم نوشته‌ای اما بدان که در نزد پروردگار کتابی است که با تو بحق سخن گوید. کتابی که ریز و درشت اعمالت را در بر دارد و آنچه را که عمل کرده‌ای نزد پروردگار حاضر است همانطور که هر چه را ما انجام داده‌ایم نزد تو حاضر است. [صفحه ۳۴] پس ای زین العابدین علیه السلام ما را عفو کن و از سر تقصیر ما در گذر همانطور که دوست داری که خداوند از تو بگذرد. «فاذکر یا علی بن الحسین ذل مقامک بین یدی ربک الحکم العدل الذی لا یظلم مثقال حبه من خردل و یأتی بها یوم القيامة و کفی بالله حسیبا و شهیدا» ای علی بن الحسین بیاد بیاور آن زمانی را که در محضر پروردگار حاکم و عادل به اعمالت رسیدگی می شود، خداوندی که به اندازه جزئی از خردل به کسی ظلم نمی کند و تمام اعمال تجسم یافته و آن روز آورده می شوند و کافی است که پروردگار حسابرس و شاهد باشد. پس ای زین العابدین گذشت کن تا مورد عفو و گذشت حق تعالی واقع شوی!... آنگاه امام علیه السلام رو به غلامان و کنیزان، می فرمود: «قد عفوتم عنکم فهل عفوتم عنی... فقولون قد عفونا عنک یا سیدنا، فقول لهم قولوا: اللهم اعف عن علی ابن الحسین کما عفا عنا فاعتقه من النار کما أعتق رقابنا من الرق فقولون ذلک، فقول اللهم آمین رب العالمین». من از لغزش شما گذشتم آیا شما هم مرا بخشیدید؟ دسته جمعی می گفتند: آری ای آقای ما تو را عفو کردیم، امام علیه السلام به آنها می فرمود: به این طریق بگویید: پروردگارا علی بن الحسین را ببخش همانطور که ما را بخشید و او را از آتش جهنم آزاد کن همانطور که ما را از غلامی و کنیزی آزاد فرمود. و آنگاه خود می گفت: اللهم آمین رب العالمین. [۴۱]. [صفحه ۳۵]

دعا و عبادت امام علیه السلام

فاطمه دختر امیرالمومنین هنگامی که مشاهده کرد حضرت زین العابدین علیه السلام در اثر عبادت زیاد رنجور و ناتوان شده پیش جابر بن عبدالله انصاری آمده و گفت: ای جابر تو از صحابه رسول خدا هستی، ما را بر امثال تو حقی است. اگر ببینید یکی از ما خود را از بسیاری عبادت و پرستش ناتوان کرده او را یادآوری نمایید تا جان خود را حفظ کند. علی بن الحسین یادگار برادرم سیدالشهداء خود را رنجور نموده، پیشانی و زانوان و کف دستهایش از کثرت عبادت پینه بسته است. جابر به خانه آن حضرت آمد. در جلوی درب، حضرت باقر علیه السلام با چند پسر بچه از بنی هاشم ایستاده بودند. جابر در راه رفتن حضرت باقر علیه السلام دقیق

شده گفت: «هذه مشیة رسول الله» این راه رفتن پیغمبر است. عرض کرد آقا زاده شما کیستید؟ فرمود: من محمد بن علی بن حسینم، جابر شروع به گریه کرد و گفت: پدرم فدای تو باد نزدیک من بیا آن سرور جلو آمد جابر دکمه های پیراهن امام باقر علیه السلام را باز کرده دست بر سینه اش گذاشت شروع به بوسیدن نمود و صورت بر سینه ی آن آقا زاده نهاده و گفت: من از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو سلام می رسانم به من فرموده این کارها را بکنم سینهات را ببوسم و صورت بر آن گذارم. و نیز فرمود: «یوشک ان تعیش و تبقى حتى تلقی من ولدی من اسمه محمد یبقر العلم بقرا و قال انک تبقى حتى تعمی ثم یکشف عن بصرک». تو زنده می مانی تا یکی از فرزندانم به نام محمد را ببینی، [صفحه ۳۶] او به نحو شایسته ای علم را می شکافد. تو زنده می مانی تا نابینا شوی، بعد از آن بینا خواهی شد. سپس جابر ادامه داد که از پدر بزرگوارت برای من اجازه بگیر تا با او ملاقات کنم. امام باقر علیه السلام پیش پدر آمد عرض کرد پیرمردی با من چنین و چنان کرد و فرمود: نور دیده ی من او جابر بن انصاری است بگو وارد شود. جابر وارد شد، چشمش در محراب به زین العابدین افتاد که عبادت پیکره اش را در هم شکسته علی بن الحسین علیه السلام به احترام جابر از جای حرکت کرد مختصر احوالی از او پرسید و در پهلوی خود جایش داد. جابر عرض کرد یا بن رسول الله مگر نمی دانی خداوند بهشت را برای شما و دوستانتان خلق کرده جهنم را نیز برای دشمنانتان؟ پس این چه جدیت است که خود را به زحمت انداخته ای؟ فرمود: جابر مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده بودی با اینکه خداوند در قرآن نسبت به آن حضرت فرموده گناه گذشته و آینده ترا (از نظر مردم) آمرزیدم. پدرم فدای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باد آنقدر عبادت کرد تا پا و ساق های مبارکش ورم نمود، عرض کردند شما با این مقام باز اینقدر عبادت می کنی فرمود: «افلا أکون عبدا شکورا» آیا بنده ی شاکر خدا نباشم. جابر فهمید گفتارش در آن بزرگوار مؤثر نیست عرض کرد پس جان خود را حفظ کن زیرا از خانواده ای هستی که بلا و گرفتاری به واسطه ی آنها دفع می شود و باران به برکت ایشان نازل می گردد. فرمود: جابر «لا ازال علی منهاج ابوی متأسیا بهما صلوات الله علیهما حتی القاهما» من از روش دو پدرم محمد و علی دست بردار نیستم و [صفحه ۳۷] پیروی آنها را می کنم تا به دیدارشان نائل گردم. جابر به کسانی که حضور داشتند گفت به خدا قسم در اولاد پیامبران کسی را مانند علی بن الحسین علیه السلام نمی بینم مگر یوسف پیغمبر، با اینکه سوگند به خدا فرزندان علی بن الحسین بهتر از فرزندان یوسفند زیرا در میان فرزندان این آقا کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند با اینکه پر از ظلم و جور شده باشد. [۴۲]. از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان در میان جمعی از دوستان پس از مقداری صحبت درباره ی عظمت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از نظر عبادت و روش زندگی فرمودند: هیچیک از اولاد و خانواده اش بیشتر از علی بن الحسین در لباس و فقه به او شبیه نیستند. روزی حضرت باقر فرمود: خدمت پدرم رسیدم مشاهده کردم به جایی از عبادت رسیده که هیچکس نخواهد رسید. صورتش از شب زنده داری زرد و چشمها از شدت گریه مانند آتشی سرخ گردیده، پیشانی از سجده پینه بسته، قدمهای مبارکش با ساق پا به واسطه سر پا ایستادن در نماز ورم کرده: فرمود من دیگر نتوانستم خودداری کنم از دیدن آن حال دلم سوخت و شروع به گریه نمودم در آن موقع پدرم به فکر فرو رفته بود. بعد از مختصر زمانی متوجه من شد و فرمود: پسر جان یکی از جزوه های عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام را بیاور جزوه ای را تقدیم کردم. اندکی از آن خواند با خاطری افسرده جزوه را به زمین گذاشت و فرمود: «من یقوی علی عبادة علی بن ابیطالب علیه السلام» چه کس قدرت دارد مانند علی عبادت کند [۴۳]. سعید بن مسیب گفت: یک سال قحطی شدیدی برای ما رخ داد، مردم [صفحه ۳۸] برای طلب باران با اجتماع به نماز و دعا برخاستند در میان آنها چشمم به غلامی افتاد که بالای تپه ای رفته دور از اجتماع مردم مشغول مناجات با حضرت حق است، جاذبه حال و مناجات او مرا به خود جلب کرد. جلو رفتم دیدم لبهای خود را حرکت می دهد ولی چیزی نشنیدم. هنوز دعایش تمام نشده بود ابری فضای آسمان را پوشانید. غلام سیاه همینه که ابر را مشاهده کرد سپاس و شکر خدای را بجای آورده راه خود را گرفت و از آنجا دور شده باران شدیدی بارید به اندازه ای که ترسیدیم سیل جاری شود. من به تعقیب غلام پرداختم تا ببینم تربیت شده ی مکتب کیست که ناگاه

دیدم به خانه‌ی زین العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام وارد شد. خدمت امام علیه‌السلام شرفیاب شدم عرض کردم در خانه‌ی شما غلام سیاهی است اگر ممکن باشد بر من منت گذارید، او را خریداری کنم. فرمود: سعید چرا نبخشم که بفروشم؟ امر کرد متصدی غلامان هر چه غلام در خانه هست از نظر من بگذرانند همه‌ی غلامها را جمع کرد ولی آن کسی را که جستجو می‌کردم در میان آنها نبود عرض کردم اینها منظور من نیستند پرسید غلامی باقی مانده. گفته شد آری فقط یک نفر هست که نگهبان اسب و شترها است دستور داد او را نیز حاضر کردند. تا وارد شد دیدم همان کسی است که بر فراز تپه آهی جگر سوز داشت، گفتم غلامی را که خریدارم همین است زین العابدین علیه‌السلام فرمود: غلام همراه سعید برو. غلام سیاه رو به من نموده و گفت: «ما حملک علی ان فرقت بینی و بین مولای» چه چیز باعث شد که تو بین من و مولایم جدائی انداختی؟! در جوابش گفتم آنچه در بالای تپه از تو مشاهده کردم. [صفحه ۳۹] تا این سخن را شنید دست به درگاه خدا دراز کرد و با نوائی جانسوز صورت به طرف آسمان بلند نموده و گفت: بار پروردگارا رازی بین تو و من بود اکنون که پرده از روی آن برداشتی مرا نیز ببر و سوی خود برگردان امام علیه‌السلام و همه حاضرین در محل از سوز و گداز مناجات غلام و صفای او اشک ریختند. من هم با چشمان گریان از خانه‌ی امام علیه‌السلام بیرون آمدم، همینکه به منزل رسیدم یک نفر از طرف زین العابدین علیه‌السلام پیغام آورد که امام علیه‌السلام فرمودند اگر مایلی در تشییع جنازه‌ی رفیق شرکت کن. با فرستاده‌ی امام علیه‌السلام به طرف منزل حضرت برگشتم و دیدم که غلام در همان مجلس قالب تهی کرده است! حجاب چهره‌ی جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که ازین چهره پرده بر فکنم چنین قفس نه سزای چون من خوش الحانست روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم ثابت می‌گوید: من و جمعی از اهل عبادت بصره مثل ایوب سجستانی، صالح مری، عتبه، حبیب فارسی و مالک بن دینار برای انجام فریضه‌ی حج به مکه مشرف شده بودیم. هنگام ورود به مکه بشدت در مزیقه بی‌آبی واقع شدیم، مردم مکه و حجاج دیگر هم در اثر تشنگی و نیامدن باران به ما رو آوردند و از ما خواستند که برایشان آب تهیه کنیم. همگی وارد کعبه شده در نهایت خضوع و خشوع از درگاه الهی تقاضای باران و آب نمودیم ولی هرچه خواندیم خبری نشد که ناگاه چشمان به جوانی افتاد که مشغول طواف خانه‌ی خدا بود. پس از چند دور طواف کردن پیش ما آمد یک یک ما را بنام صدا زد و ما هم پاسخ دادیم. لیک ای جوان: «فقال: ابعدوا من الکعبه، فلو کان فیکم احد یحبه الرحمان لأجاب، ثم [صفحه ۴۰] اتی الکعبه فخر ساجدا فسمعته یقول فی سجوده، سیدی بحبک لی الا سقیتم الغیث، قال: فما استتم الکلام حتی أتاهم الغیث». فرمود: آیا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست داشته باشد؟ عرض کردیم ای جوان: از ما دعا کردن و از او اجابت است. فرمود: از کعبه دور شوید اگر در میان شما کسی بود که خداوند او را دوست می‌داشت دعایش مستجاب می‌شد، بعد آن بزرگوار وارد کعبه شد صورت روی خاک گذاشت، می‌شنیدم که می‌گفت: آقای من سوگند به آن محبتی که نسبت به من داری این مردم را از آب باران سیراب کن. هنوز کلام او تمام نشده بود که باران شروع به باریدن گرفت. راوی می‌گوید: از مردم پرسیدم که این جوان کیست؟ گفتند: علی بن الحسین ابن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. [۴۴]. «و کان علی بن الحسین علیه‌السلام إذا توضأ إصفر وجهه فیکول له أهله ما هذا الذی یعتادک عند الوضوء فیکول: اتدرون بین یدی من ارید أن اقوم: امام سجاد علیه‌السلام هر وقت وضو می‌گرفت رنگش زرد می‌شد. خانواده‌اش به آن حضرت می‌گفتند این چه حالی است که همیشه در هنگام وضو به شما دست می‌دهد؟ می‌فرمود: آیا می‌دانید می‌خواهم در محضر چه کسی حاضر شوم! [۴۵]. «و کان علی بن الحسین علیه‌السلام إذا قام الی الصلوة أخذته رعدة فقیل له ما لک؟ فقال: ما تدرن بین یدی من اقوم و من اناجی». [۴۶]. [صفحه ۴۱] امام زین العابدین علیه‌السلام هر وقت به نماز می‌ایستاد تنش می‌لرزید. عرض شد که شما را چه شده؟ می‌فرمود: شما نمی‌دانید که در برابر چه کسی ایستاده و مناجات می‌کنم. ابن عیینه می‌گوید: در سفر حج بودم امام سجاد علیه‌السلام را در هنگام احرام بستن مشاهده کردم در حالی که رنگ از رخساره‌اش پریده بود و تنش می‌لرزید و توان گفتن لیک را نداشت. به او عرض شد چرا تلبیه نمی‌کنی؟ «قال أخشی ان اقول لیک فیکال لی: لا لیک» فرمود: می‌ترسم بگویم لیک اما جواب بیاید

لالیک!، اما همینکه تلبیه گفت غش کرد و از مرکبش بر زمین افتاد و پیوسته این حال او بود تا حج آن حضرت به پایان رسید. [۴۷]. ابو حمزه ثمالی می گوید: امام سجاد علیه السلام را دیدم که وارد مسجد کوفه شد در کناری به نماز ایستاد، دستها را تا برابر گوش بلند کرد چنان تکبیری گفت که من از دهشت آن تنم لرزید. نماز خواندن آن حضرت را گوش می دادم تا آن زمان لهجه ای پاکیزه تر و دلربا تر از او نشنیده بودم. [۴۸]. طاوس یمانی می گوید: نیمه شبی داخل حجر اسماعیل کنار کعبه معظمه شدم امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که در سجاده است و کلامی را تکرار می کند. «الهی عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک» پروردگارا بنده ی کوچک و دردمند و فقیر تو به آستانه ی رحمت رو آورده. طاوس می گوید بعد از آن هر گونه بلا و مرضی که برآیم واقع شد چون به نماز ایستادم بعد سر به سجده نهادم و این کلمات را گفتم بهبود یافتم و [صفحه ۴۲] مشکل من حل شد [۴۹]. ابو حمزه ثمالی می گوید: علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که هنگام خواندن نماز عبا از یک طرف شانه اش افتاد ولی آن حضرت اعتنائی نکرد تا نماز به پایان رسید. پس از پایان نماز از آن بزرگوار پرسیدم چرا عبا را دوباره به شانه خود نینداختید؟ فرمود: «ویحک اتدیری بین یدی من کنت؟! ان العبد لا یقبل من صلوته الا ما أقبل علیه منها بقلبه». وای بر تو آیا می دانی که در محضر چه کسی قرار داشتیم. توجه داشته باش که بنده به همان اندازه ای که از نماز حضور قلب دارد نمازش قبول می شود. [۵۰]. محمد پسر همین ابو حمزه از پدرش نقل می کند که شبی امام زین العابدین علیه السلام را در آستانه ی کعبه مشاهده کردم در حال ایستادن مشغول به نماز بود آنقدر قیام را طول داد که گاهی سنگینی بدن را بر روی پای راست و گاهی بر روی پای چپ قرار می داد و می شنیدم که با صوتی حزین و جانکاه می گفت: «یا سیدی تعذبنی و حبک فی قلبی؟ أما و عزتک لئن فعلت لتجمعن بینی و بین قوم طال ما عادیتهم فیک» [۵۱]. ای آقای من: آیا مرا عذاب می کنی در حالی که محبت تو را در دل دارم. قسم به عزتت اگر چنین کنی مرا با کسانی قرار داده ای که دشمنی طولانی با تو دارند. طاوس یمانی می گوید: وارد مسجد الحرام شدم دیدم که شخصی در کنار بیت مشغول دعا و اشک و آه است همینکه از عبادت فارغ شد [صفحه ۴۳] مشاهده کردم که آن شخص علی بن الحسین علیه السلام است و عرض کردم ای پسر رسول خدا من شما را در حالتی دیدم که زیاد سوز و گداز داشتید و حال آنکه سه مایه امیدواری برای شما هست و شما را ایمن از خوف و نگرانی می نماید اول آنکه پسر رسول خدا هستی. دوم اینکه مشمول شفاعت جدت خواهی شد. سوم رحمت پروردگار شامل حالت خواهد شد. امام علیه السلام فرمود: اما پسر رسول خدا بودن مرا ایمن نمی دهد چونکه خداوند می فرماید: «فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون». [۵۲]. روز قیامت نسب و فامیلی مطرح نیست. و اما شفاعت جدم نیز همان گونه است زیرا خداوند می فرماید: «ولا یشفعون الا لمن ارتضی» [۵۳]. و شفاعت نمی کنند مگر کسانی را که خداوند رضایت دهد. و اما رحمت پروردگار «انها قرینة من المحسنین» (مضمون آیه ۵۶ اعراف) رحمت خدا به نیکوکاران و محسنین نزدیک است و من نمی دانم که جزء محسنین هستم! [۵۴]. اصمعی گفت: که شبی مشغول طواف کعبه بودم که ناگاه چشمم به جوانی خوش سیما که مشغول مناجات بود افتاد. شنیدم که می گفت: «نامت العیون، و علت النجوم و انت الملک الحی القیوم، غلقت الملوک أبوابها، و أقامت علیها حراسها و بابک مفتوح للسائلین جئتک لتنظر الی برحمتک یا ارحم الراحمین». [صفحه ۴۴] پروردگارا چشمها به خواب رفته، ستارگان جلوه گر شده اند و تو هستی سلطان زنده ی قیوم. «خداوند!» پادشاهان درهای کاخهای خود را بسته و نگهبانان را بر آنها گمارده اند، اما درب خانه تو برای سائلین و طالبین باز است من هم به درب خانه ی تو آمده ام تا به من نظر کنی به رحمت ای رحیمترین رحم کنندگان. وقتی دقت کردم دیدم که آن جوان علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است. [۵۵].

از آثار امام علیه السلام صحیفه سجادیه

این کتاب عبارت است از مجموعه ی دعا های آن حضرت که مشتمل بر پنجاه و چهار فصل است. برای صحیفه شرحهایی نوشته

شده است. مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب شریف الذریعه تعداد آنها را تا هفتاد مورد نام می برد که از جمله شرح ارزشمند سید علی خان کبیر می باشد. دعاهای صحیفه سجاده همگی دارای مضامینی بلند و پر محتوی است خصوصا دعای بسیار خوب مرضی الافعال و مکارم الاخلاق که تقریبا دارای سی فصل است و بدون شک برای کسی که خواهان اصلاح نفس و خودسازی است در سطحی بسیار عالی سازنده و مؤثر است. فرازهای این دعای شریف عبارت است از پاکیزه کردن نیت و رسیدن به مقام خلوص و یقین، بی نیازی از خلق، پایه های اخلاق، پناه بردن به خدا از شر شیطان، نقش رهبران در تربیت انسانها، لباس صالحین و متقین، نفس باید مهار شود، موانع استجاب دعا و بالاخره صلوات بر محمد و آل محمد. بخش دیگر دعا عبارت است از محاسن و رذائل [صفحه ۴۵] اخلاق. محاسن اخلاق: تواضع، حسن هدایت، تملک نفس، اصلاح ذات البین، خوش اخلاقی، ایثار، ترک تحقیر مردم، یاد خدا، شکر نعمت، توبه، تزکیه نفس، رضای پروردگار، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام، میانه روی، توکل بر خدا، کفایت از مردم، استغناء، زهد، ورع، نظم و انضباط، حسنه‌ی در دنیا و آخرت. رذائل اخلاق: ریا، تکبر، عجب، منت گذاردن، فخر فروشی، ضلالت بعد از هدایت، کینه توزی، حسادت، بدگمانی، عاق والدین و ارحام، غیبت، بی حالی و کسالت در عبادت، فحش و ناسزا، زشتی ظلم، عیب جوئی، اسراف، غفلت از عبادت.

رساله حقوق

یکی دیگر از آثار به جای مانده آن امام همام است که دارای پنجاه حق فردی و اجتماعی است که مرحوم صدوق در من لایحضره الفقیه و خصال و أمالی و ابن شعبه در تحف العقول ص ۲۵۵ نقل کرده اند. جامعیت و اهمیت این رساله را از مقدمه‌ی آن بخوبی می توان فهمید. ابتدا امام علیه السلام می فرماید: بدان خداوند ترا رحمت کند بر تو حقوق و وظایفی است که ترا در نماز در تمام حالات و رفتار احاطه کرده است. در هر حرکت و سکونی که از تو سر بزند، در هر منزلی که در آن فرود آئی، در هر عضوی از اعضاء بدنت که آن را زیر و بالا سازی و بکار بندی. بعضی از این حقوق بزرگتر و مهمترند و بزرگترین آنها حقوقی است که خداوند تبارک و تعالی برای خود بر تو واجب دانسته است که البته اصل و ریشه همین است. [صفحه ۴۶] آنگاه خداوند بر تو حقوقی لازم داشته است که شامل جمیع اندامهای بدن از سر تا قدم می گردد و برای چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم و غریزه‌ی جنسی تو هر یک جداگانه حقی مقرر است. سپس خداوند تبارک و تعالی برای افعال تو حقوقی واجب دانسته و برای نماز، و صدقه حقی مقرر داشته است. آنگاه حقوقی بین تو و دیگران است که انجام آنها شدیداً لازم است و واجب ترین آنها، حق پیشوایان، حق رعایا، حقوق زیر دستان و خویشاوندان می باشند. امام علیه السلام پس از بر شمردن یک سلسله حقوق می فرماید: «فطوبی لمن أعانہ الله علی قضاء ما اوجب علیہ من حقوقه و وقفه و سدده». خوشا به حال آن کس که خداوند او را در قضاء این حقوق یاری کند و توفیق بخشد.

کلمات حکمت آمیز

«من کرمت علیہ نفسہ هانت علیہ الدنیا». هر کس روح بلندی داشته باشد دنیا را زیر پا خواهد گذاشت. «من قنع بما قسم الله له فهو من اغنی الناس». هر کس به آنچه خداوند برایش مقرر فرموده قانع باشد از بی نیازترین مردم است. «لا یقل عمل مع تقوی و کیف یقل ما یتقبل». هیچگاه عمل از انسان متقی کم نیست و چگونه کم باشد کاری که مورد قبول پروردگار واقع می شود. [صفحه ۴۷] «ان أنجاکم من عذاب الله أشدکم خشیةً لله». کسانی از عذاب رهایی می یابند که خوف و خشیت بیشتری از خداوند تبارک و تعالی داشته باشند. «ألا و ان أبغض الناس الی الله من یقتدی بسنة امام و لا یقتدی بأعماله». مبعوضترین افراد نزد پروردگار کسی است که امام را مقتدای خود در سنتها قرار بدهد ولی از رفتار و اعمال امام پیروی نکند. «ثلاث منجیات للمؤمن: کف لسانه عن

الناس و اغتیباهم، و اشتغاله نفسه بما ینفعه لآخرته و دنیا و طول البقاء علی خطیئته». سه چیز از عوامل نجات مؤمن است: حفظ زبان خصوصا از غیبت، مشغول کردن خود به کاری که منفعت دنیا و آخرت داشته باشد و مداومت گریه و ناله در پیشگاه پروردگار به خاطر لغزشها و گناهای که مرتکب شده است. «مامن شیء احب الی الله بعد معرفته من عفة بطن و فرج». بعد از معرفت به پروردگار هیچ چیز نزد حضرت حق محبوبتر از عفت شکم و غریزه جنسی نیست. «افعل الخیر الی کل من طلبه منك، فان کان أهله فقد أصبت موضعه و ان لم یکن بأهل کنت انت اهله. و ان شتمک رجل عن یمینک ثم تحول الی یسارک و أعتذر الیک فاقبل عذره». هر کس از تو مطالبه‌ی کار خیری را کرد انجام بده که اگر مستحق آن باشد بجایش انجام شده و اگر سزاوار نباشد تو انسانی خیر خواه هستی و فیض و ثواب را برده‌ای. و اگر کسی از سمت راست بر تو ناروا گفت و از سمت چپ [صفحه ۴۸] معذرت خواست عذرش را بپذیرد. (تحف العقول ص ۲۷۸ - ۲۸۲) «عبادة الاحرار لا تكون الا شکرا لله لاخوفا و لا رغبة» عبادت آزادگان فقط به خاطر شکر و سپاسگزاری از خداوند است و نه از روی ترس از جهنم و طمع به بهشت. «ضل من لیس له حکیم یُرشدُه». گمراه می شود هر کس که حکیمی نداشته باشد تا او را ارشادش کند. «ان الله یحب المؤمن المذنب التواب». خداوند مؤمن خطا کار در حال توبه را دوست می دارد. «الکریم یتبجح بفضله و اللئیم یفتخر بملکه». انسان کریم النفس به فضل و کمال خود مسرور می شود و شخص پست و دون مایه به مال و ثروت خود فخر و مباهات می کند. «یا بنی لا تصحبن قاطع رحم فانی و جدته ملعونا فی کتاب الله فی ثلاثة مواضع». فرزندانم با کسی که با ارحام خود قطع رابطه کرده همنشین و مصاحب نباش زیرا که من او را در سه جای قرآن لعنت شده یافتم. «انما شیعتنا من جاهد فینا و منع من ظلمنا». همانا شیعه واقعی ما کسی است که در راه ما مجاهده کند و جلوی ظلم و ستم بر ما را بگیرد. «من تمام المروءة خدمة الرجل ضیفه کما خدمهم أبونا ابراهیم». کمال جوانمردی پذیرایی از میهمان است همانطور که [صفحه ۴۹] روش پدر ما ابراهیم علیه السلام خدمت به میهمان بود. «بلغ شیعتنا انا لا نغنی من الله شیئا و ان ولایتنا لاتنال الا بالورع». به شیعیان ما ابلاغ کن که ما شما را از خداوند بی نیاز نمی کنیم و ولایت ما حاصل نمی شود مگر در پرتو ورع و پرهیزکاری! «من اراد عزا بلا عشیره و هیبة بلا سلطان، غنی بلا فقر، فلیخرج من ذل المعصیة الی عز الطاعة». هر کس عزت و شرف را بدون فامیل و اقوام می خواهد و هیبت و شوکت را بدون سلطنت و پادشاهی طالب است و ثروت و بی نیازی را خواهان است. باید از ذلت معصیت بیرون آید و در عزت طاعت و بندگی حضرت حق قرار گیرد. (احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۰۳ - ۱۱۳) «من کتم علما او اخذ علیه صفدا فلا نفعه أبدا». آنکه علمی را نهان دارد (به دیگران نیاموزد) یا بر آموختن آن چیزی بگیرد هرگز او را سود ندهد. «ایاک و الغیبة فانها ادم کلاب الناس». از غیبت پرهیز که آن خوراک آدمیان سگ صفت است. «عجبت لمن یحتمی من الطعام لمضرتة و لا یحتمی من الذئب لمعرتة». در تعجبم از کسی که از خوردنیها به خاطر زیانشان پرهیز می کند ولی از گناه به خاطر زشتی آن پرهیز نمی کند. (کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱ - ۱۰۵) [صفحه ۵۰]

امام علیه السلام و زمامداران عصر او

زمامدارانی که امام زین العابدین علیه السلام با آنها مواجه بود عبارت بودند از یزید، عبدالله بن زبیر، مروان حکم، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک که همگی ظالم و بیدادگر و جنایتکار بودند. پس از حادثه جانکاه و جانسوز کربلا یزید ستمگر برای سرکوبی مردم مدینه که علم مخالفت را با او برداشته بودند شخصی را به نام مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد. سپاهیان یزید سه روز مدینه را غارت کردند و به قتل عام پرداختند و ده هزار نفر را کشتند و از هیچ بی عفتی و خیانتی فروگذار نکردند. در سال شصت و چهار هجری پس از مرگ یزید، فرزندش معاویه به جای او بر مسند حکومت نشست و پس از مدت کوتاهی یعنی چهل روز به منبر رفت و استعفای خود را اعلام کرد و از حکومت برکنار شد. با مرگ یزید و برکنار شدن معاویه پسرش عبدالله بن زبیر که سالها در طمع خلافت و حکومت بود در مکه پناخت و مردم حجاز و یمن و عراق و خراسان نیز با او بیعت کردند و در شام

مروان بن حکم پس از استعفای معاویه بن یزید با توطئه به حکومت رسید و به مخالفت با عبدالله بن زبیر پرداخت و با دسیسه و نیرنگ، شام و سپس مصر را به تصرف خود درآورد، ولی حکومتش طولی نکشید و با فاصله‌ای کوتاه در گذشت و پسرش عبدالملک به جای او نشست. عبدالملک در سال شصت و پنج هجری به حکومت رسید و پس از تحکیم موقعیت خود و تسلط بر شام و مصر و در سال هفتاد و سه هجری عبدالله بن زبیر را در مکه محاصره و دستگیر نمود و به قتل رسانید. عبدالملک مردی بیرحم و بخیل و ستمگر بود، روزی به سعد بن مسیب گفت: هر کس مرا به تقوی و پرهیزکاری دعوت کند گردنش را [صفحه ۵۱] می‌زنم. از جنایات بزرگ عبدالملک فرمانروا ساختن حجاج بن یوسف ثقفی در بصره و کوفه است، حجاج از خون ریزترین و رذل‌ترین چهره‌های حکومت اموی است او که مرض جنایت و خونریزی داشت وحشیانه به آزار و شکنجه و کشتار مردم پرداخت و بویژه به نابودی شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام همت گماشت و در مدت حکومت خود حدود صد و بیست هزار نفر را کشت. [۵۶]. عبدالملک شدیداً مراقب امام زین العابدین علیه‌السلام بود و می‌کوشید تا از رفتار امام مدرکی بدست آورد و بدان بهانه بر امام سخت بگیرد. یک بار برای ایجاد ترس و وحشت در مردم و جلوگیری از فعالیت امام علیه‌السلام آن بزرگوار را با اذیت و آزار به شام جلب کرد و دوباره به مدینه بازگردانید. پس از مرگ عبدالملک در سال هشتاد و شش هجری فرزندش ولید به جای او نشست، ولید نیز مردی ستمگر و بی‌پروا بود. او در اولین سخنرانی خود گفت هر کس در برابر ما گردنکشی کند او را می‌کشم و هر کس سکوت کند در سکوت او را خواهیم کشت. ولید هم مانند دیگر زمامداران ستمگر آن زمان از شهرت و محبوبیت امام علیه‌السلام هراسان بود و از شخصیت علمی و روحانی آن گرامی رنج می‌برد و می‌ترسید مردمان پیرامون او گرد آمده برای سلطنت و حکومت او خطری تولید شود از اینرو نتوانست وجود امام علیه‌السلام را تحمل کند و بالاخره آن حضرت را مسموم کرده و به شهادت رساند.

حوادث دار الاماره

مختار ثقفی قیام کرد و در دارالاماره مستقر شد، درباره مختار و انگیزه ی [صفحه ۵۲] او از قیام علیه یزیدیان قضاوت های گوناگون شده ولی قدر مسلم آن است که با کشتن قاتلان حسین بن علی علیه‌السلام و یارانش دل جریحه دار امام علی بن الحسین علیه‌السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم التیام پیدا کرد. به همین دلیل وقتی مختار سر عییدالله بن زیاد و عمر بن سعد را نزد آن حضرت فرستاد. امام علیه‌السلام به سجده افتاد و گفت: «الحمد لله الذی أدرك لی ثاری من اعدائی و جزی الله المختار خیرا» [۵۷]. حمد خدای را که انتقام خون پدرم را از دشمنانم گرفت خداوندا به مختار جزای خیر بدهد. منهل بن عمرو کوفی می‌گوید: سالی به حج رفتم و علی بن الحسین علیه‌السلام را دیدم. امام علیه‌السلام پرسید که حرمه بن کاهل چگونه بسر می‌برد؟ منهل می‌گوید عرض کردم: او را در کوفه زنده دیدم. امام دستهای خود را بالا برد و گفت: خدایا آهن را به او بچشان! خدایا گرمی آتش را به او بچشان! چون به کوفه رسیدم حرمه را نزد مختار آوردند. مختار دستور داد دست و پای او را بریدند، سپس او را به آتش سوزاندند. [۵۸] راستی دارالاماره مرکز پاداش ستمکاران و متجاوزین به حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم شده بود و نفرین حضرت حسین علیه‌السلام گریبان مردم عراق را گرفت. او می‌گفت: خدایا باران آسمان و برکت های زمین را از آنان بازدار! جمع آنان را از هم پراکنده ساز و هیچگاه حکومتها را از آنان راضی نگردان. در محرم سال شصت و یکم هجری پسر زیاد، سر پسر دختر پیامبر حسین بن علی علیه‌السلام را پیش روی خود نهاد و شادمان شد و پنج سال پیش نگذشت که سر پسر زیاد پیش روی مختار نهاده شد و سالی نگذشت که [صفحه ۵۳] سر مختار را برابر مصعب پسر زبیر نهادند و پنج سال نگذشت که سر مصعب پیش روی عبدالملک بن مروان قرار گرفت. [۵۹]. میرزا صادق تفرشی می‌گوید: نادره پیری ز عرب هوشمند گفت به عبدالملک از روی پند روی همین مسند و این تکیه گاه زیر همین قبه و این بارگاه بودم و دیدم بر این زیاد آه چه دیدم که دو

چشمم مباد تازه سری چون سپر آسمان طلعت خورشید ز رویش نهان بعد ز چندی سر آن خیره سر بد بر مختار بروی سپر بعد که مصعب سر و سردار شد دست کش او سر مختار شد این سر مصعب به تقاضای کار تا چه کند با تو دگر روزگار عبدالملک بن مروان تا این قضیه را شنید لرزه بر او افتاد و گفت قصر دارالاماره را خراب کنید که من گرفتار نگردم!... سرانجام مردی به نام حجاج بر آنها مسلط شد که می گفت: مرا خوب می شناسید، من از چیزی نمی ترسم، وقتی دست بکار شدم خواهید دانست که چه کاره‌ام. مردم کوفه چشمهائی را دوخته و گردنهایی را کشیده می بینم، سرهایی را می بینم که چون میوه‌ی رسیده بر شاخه سنگینی می کند و هنگام چیدن آنهاست، من بیدی نیستم که از باد بلرزم، من کسی نیستم که مرا بازی دست خود کنید. آری حجاج چنان زهر چشمی از مردم گرفت که مدت بیست سال نفسی از کسی در نیامد. با اندک تهمتی مردم را دستگیر می کرد آنها را گردن می زد. زندانی بدون سقف ترتیب داده بود که زندانیان روزها فقط از سایه‌ی دیوار استفاده می کردند. حجاج دشمنی خاصی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت هر کس [صفحه ۵۴] کوچکترین تمایل و ارتباطی با امام سجاد زین العابدین علیه السلام برقرار می کرد مورد مؤاخذة و شکنجه واقع می شد. یکی از شاگردان برجسته‌ی امام علیه السلام سعید بن جبیر بود. سعید سخت مورد علاقه آن حضرت بود. او از نظر علمی چنان بود که مردم می گفتند: بر روی زمین همانندش نیست. سعید بن جبیر را دستگیر کردند و نزد حجاج خونخوار آوردند. حجاج گفت: تو شقی بن کسیر هستی نه سعید بن جبیر. سعید گفت: مادرم بهتر می دانست که مرا سعید نامید. حجاج پرسید: درباره ابوبکر و عمر چه عقیده‌ای داری، در بهشتند یا در دوزخ، (با این سؤال می خواست سعید چیزی بگوید تا آن را بهانه‌ی قتل او قرار دهد). سعید گفت: اگر به بهشت روم و بهشتیان را بینم آنگاه خواهم دانست که اهل بهشت چه کسانیند و اگر به دوزخ درآیم و دوزخیان را بنگرم آنان را خواهم شناخت. حجاج پرسید: در مورد خلفا چه عقیده‌ای داری؟ سعید: من وکیل آنها نیستم. حجاج: کدامیک از خلفا را بیشتر دوست داری؟ سعید: آن را که آفریدگار جهان از او خشنودتر باشد. حجاج: خدا از کدامیک خشنودتر است؟ سعید: خدایی که دانای رازها و پنهانهاست این را می داند. حجاج: چرا نمی خندی؟ سعید: چگونه بخندد آفریده‌ای که از خاک آفریده شده و ممکن است آتش او را نابود کند. حجاج: پس چرا ما شاد و خندانیم؟ سعید: دل‌های مردم یکسان نیست. حجاج دستور داد جواهراتی آوردند و پیش سعید نهادند. سعید گفت: اگر این ثروت را اندوخته‌ای تا از سختی رستاخیز نجات یابی بر تو سرزنشی نیست، و گرنه قیامت چنان وحشتناک است که مادران کودکان شیر خوارشان را فراموش می کنند، پس در اندوختن ثروت ثمری نیست مگر آن مقدار که پاک و [صفحه ۵۵] خالص باشد. حجاج گفت: وسایل عشرت و آلات موسیقی آوردند، سعید گریان شد. حجاج: دوست داری چگونه تو را بکشم؟ سعید: هر گونه که خود مایلی، به خدا سوگند هر طور مرا بکشی خدا ترا در آخرت به همان گونه می کشد. حجاج: میل داری عفوتم کنم. سعید: اگر عفوئی باشد فقط از خداست، ولی از تو هرگز بخشش نمی طلبم. حجاج دستور داد بساط قتل را بگسترند، سعید گفت: «وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض، حنیفا و ما انا من المشرکین». [۶۰]. به سوی آن کسی روی مستقیم می دارم که آسمانها و زمین را آفریده و من مسلمانم و از مشرکان نیستم.» حجاج گفت: رویش را از قبله بگردانید. سعید گفت: «فاینما تولوا فثم وجه الله» [۶۱]. به هر سو رو کنید خدا در همان سوست. حجاج گفت: رویش را بر خاک گذارید. سعید گفت: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى» [۶۲]. شما را از خاک آفریدیم و باز به خاک بر می گردانیم و بار دیگر از خاک بیرونتان می آوریم. حجاج گفت: سرش را جدا کنید. سعید گفت: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و [صفحه ۵۶] رسوله. سپس گفت: بار پروردگارا پس از من او را بر هیچکس مسلط مکن. لحظه‌ای بعد خون پاک سعید بن جبیر به فرمان حجاج ریخته شد [۶۳].

شهادت امام علیه السلام

شیخ کلینی رضوان الله تعالی علیه به سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت نموده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام شهادت پنجاه و هفت سال داشت و شهادت آن حضرت در سال نود و پنج واقع شد و بعد از امام حسین علیه السلام سی و پنج سال زندگانی کرد و همانطور که قبلاً اشاره شد ولید بن عبدالملک آن بزرگوار را زهر داد. عثمان بن خالد می گوید امام سجاد علیه السلام در همان مرضی که سبب شهادت حضرت شد فرزندان محمد، حسن، عبدالله، عمر، زید و حسین را جمع کرد و در میان همه محمد بن علی علیه السلام را وصی خود قرار داد و او را باقر نامید و کفالت و سرپرستی سایر فرزندان را به آن حضرت واگذار نمود. و از جمله مواعظی که در وصیت خود به آن حضرت فرمود این بود: «یا بنی ان العقل رائد الروح و العلم رائد العقل... و اعلم ان الساعات یذهب عمرک و انک لاتنال نعمه الا- بفرق آخری فایاک و الأمل الطویل فکم من مؤمل املا لایبلغه و جامع مال لا یأکله». ای فرزندم بدان که عقل روشنگر روح و علم روشنگر عقل است... و بدان که با گذشت ساعتها عمرت از دست می رود و توجه داشته باش که تو به نعمتی نمی رسی مگر بعد از مفارقت نعمت دیگر پس بپرهیز از آرزوی دراز زیرا که چه بسیار آرزومندان که به آرزوی خویش نرسیدند و چه [صفحه ۵۷] بسیار از مال اندوزان که از مال خویش استفاده نکردند. امام علیه السلام رو به فرزند خود کرد و فرمود: ای محمد امشب چه شبی است عرض کرد شب فلان فرمود: از ماه چقدر گذشته عرض کرد فلان مقدار فرمود: از ماه چقدر مانده گفت فلان مقدار. فرمود: این همان شب موعود است. آنگاه فرمود: برای من آب وضوئی حاضر کنید. امام علیه السلام وضو ساخت و نماز خواند و تا آخرین لحظه مکرر می گفت: «اللهم ارحمنی فانک کریم اللهم ارحمنی فانک رحیم». [۶۴].

پاورقی

[۱] ارشاد، ص ۱۳۸. [۲] ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵. [۳] بصائر الدرجات، باب ۱۱. [۴] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۶. [۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸. [۶] طبری، ج ۱۰، ص ۲۱۲. [۷] علل الشرایع، ص ۹۸. [۸] ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۶۸. [۹] ارشاد، ج ۲، ص ۱۱۷. [۱۰] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۸۶. [۱۱] ناسخ، ج ۲، ص ۳۰. [۱۲] لهوف: ص ۶۶. [۱۳] آل عمران - ۱۴۵. [۱۴] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۴۲. [۱۵] ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۷۱. [۱۶] شوری: ۲۲. [۱۷] اسری: ۲۶. [۱۸] احزاب: ۳۳. [۱۹] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۱ و لهوف، ص ۷۴. [۲۰] حدید: ۲۲ و ۲۳. [۲۱] شوری: ۳۰. [۲۲] زمر: ۴۲. [۲۳] زندگانی علی بن الحسین، ص ۷۰. [۲۴] کامل بهائی، ج ۲، ص ۳۰۰. [۲۵] نفس المهموم، ص ۲۵۸. [۲۶] نفس المهموم، ص ۲۷۴. [۲۷] بحار، ج ۴۶، ص ۹۶. [۲۸] بحار، ج ۴۶، ص ۹۶. [۲۹] آل عمران: ۱۳۴. [۳۰] ارشاد مفید، ص ۲۴۰. [۳۱] امالی صدوق، ص ۱۳۳. [۳۲] بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۷۸. [۳۳] سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۴. [۳۴] بحار، ج ۱۶، ص ۱۸۵. [۳۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۴. [۳۶] ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۴. [۳۷] بحار، ج ۴۶، ص ۶۶. [۳۸] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۵۶. [۳۹] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۶۱. [۴۰] بحار، ج ۲، ص ۳. [۴۱] بحار، ج ۴۶، ص ۱۰۳. [۴۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۰. [۴۳] بحار، ج ۴۶، ص ۷۵. [۴۴] احتجاج، ج ۲، ص ۴۷. [۴۵] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۲۶. [۴۶] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۳۰ و ۳۷. [۴۷] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۴. [۴۹] منتهی الآمال، ج ۲۲، ص ۱۴. [۵۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۶. [۵۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷۹. [۵۲] مؤمنون: ۱۰۱. [۵۳] انبیاء: ۲۸. [۵۴] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۰۵. [۵۵] بحار، ج ۴۶، ص ۸۰. [۵۶] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۸۷. [۵۷] رجال کشی، ص ۸۴. [۵۸] مناقب، ج ۴، ص ۱۳۳. [۵۹] مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۱. [۶۰] انعام: ۷۹. [۶۱] بقره: ۱۱۵. [۶۲] طه: ۵۵. [۶۳] روضات الجنان، ص ۳۱۰. [۶۴] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۵.

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org